



کو به کو منزل به منزل فست فود

در فضیحت فست فود

شنیدم که سمبوسه‌فروشی بمرد و رخ در نقاب خاک فرو برد. از او سطلی روغن سوخته به جای ماند و چون پسر نگاه به سوی آن راند، حیفش آمد که میراث پدر به دور ریزد و آن را با برگری و سوسیسی در نیامیزد. که بزرگان گفته‌اند: «میراث پدر نکو دار تا میراث نکو دارند.»

باری، پسر پس از چند روز گریه بر گور پدر، بر آن شد تا در وقت فراغ به اتکای آن روغن داغ، فست‌فود بسازد و به آماده‌خوارها بیندازد. لذا چون دکه‌ای فراهم آورد، برگر و سوسیس در همان روغن انداخت و برشته کرد و به خورد مشتریان داد. فردا روز دوباره روی به همین کار نهاد، اما به سود حاصله قناعت نکرد و نقشه‌هایی در کله پیرورد تا بهای تمام‌شده‌ی فست‌فودش کمتر افتد و شب‌ها با سودی بیشتر بخسبد. باری، روی به مواد و مصالحی ارزان‌تر آورد و مشتی آت‌و‌آشغال در روغن سوخته برشته کرد و آن را با سسی خوش‌رنگ بمی‌کاپید و دل از فست‌فودخورها همی‌قاپید. چندی که گذشت، حال مشتریان دگرگونه گشت. این یک به دیابت مبتلا شد، آن یک کبدش بر باد فنا رفت. اوره‌ها و چربی‌ها سر به فلک هشتند و دکترها نسخت‌ها بنبشتند که گاه افاقتم نمود و رفته‌ای به خیل رفتگان بیفزود که گفته‌اند:

«دو گروه دیر نمی‌پایند و در سلامت نمی‌آسایند؛ یک آنکه اهل دود بود و دو آنکه کشته‌مرده‌ی فست‌فود.»

آورد‌ه‌اند که حکیمی از خیابانی می‌گذشت، به هر جا نظر افکند، فست‌فود فروشی دید. دلش برنجید و زمزمه کرد:

«کو به کو منزل به منزل فست‌فود

هر کجا در جشن و محفل فست‌فود

در خیابان، چفت هم اغذیه‌ای

این بغل یا آن مقابل فست‌فود.»

از دیدن آن همه مشتری در تعجب آمد و

فریاد زد: «مگر با غذای خانگی در سلامت

نزیستید که آمده‌اید برای چیزبرگر

و هات‌داگ در صف بایستید.»

الحق والانصاف که یک قلپ از

اشکنه‌ی مامان‌پز به صد قطعه

پیتزای دکان‌پز همی‌ارزد که آن قیمة

با عشق پخته آمده‌است و این پیتزا

به خاطر پول در نظرگاه شما جسته

است. پس دست از آن بشوید و راه

گذشتگان بیوید که قدما گفته‌اند:

«قدر سلامت آن کس داند که به

چاقی زودرس و بیماری قلب و عروق

گرفتار آمده باشد و معده و مری با خوردن

غذای چرب و شور و پرکالری به او پانک زده

باشد و با خرج طبیب و دوا دخلش آمده باشد.»

